

## حماسه به مثابه تاریخ: کارآمدی شعر حماسی در بینش تاریخ شناسانه حمدالله مستوفی

سید ابوالفضل رضوی<sup>1</sup>

(دریافت: 99/03/22، پذیرش: 1400/01/15)

### چکیده

روایت تاریخ در قالب شعر حماسی و علاقه به شاهنامه سرایی و شاهنامه نویسی، از جمله ویژگی‌های تاریخ و ادب در ایران دوران پس از حاکمیت ایلخانان بود که در آن شرایط خاصی برای تقویت هویت ایرانی و تحکیم بنیان‌های ایران شهری در مناسبات جامعه و حکومت پدید آمد. اگر در سیر تحول فکر و اندیشه در ایران، شعر را زبان حکمی فرهیختگان ایرانی بدانیم، شعر حماسی و تدوین تاریخ در سبک و قالب شاهنامه، یکی از نمودهای جدی تحول فکری و فرهنگی در عصر ایلخانان است و مصداق برجسته آن را در ظفرنامه مستوفی می‌توان یافت.

مستوفی از طریق نظم و حماسه سرایی، جایگاه و کارکرد «شاه عدالت محور» را به‌سان مفهومی ماندگار به نحوی عرضه کرد که احیای شکوه گذشته و نیاز زمانه را توأمان داشته باشد. مستوفی در ظفرنامه، با زبان حکمی شعر و بهره‌گیری از گذشته مطلوب، قصد داشت الگویی کارآمد از مفهوم شهنشاه ایرانی در حکومت ایلخانان به دست دهد. او روند مورخان پیشین را در طرح مصادیق حماسه، مانند شاهنامه فردوسی، تکمیل کرد و مجموعه‌ای منظوم بر جای نهاد که در آن به نحو مقتضی، تاریخ در قالب حماسه و به صورت منظومه به جلوه درآمده است.

**واژگان کلیدی:** ایران، ایلخانان، حمدالله مستوفی، شاهنامه، ظفرنامه، شعر حماسی

---

1. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی تهران، Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

### مقدمه

زوال ساسانیان و فقدان جغرافیای سیاسی مستقل و برخوردار از نظام سیاسی کارآمد، مناسبات جامعه، حکومت و اقتصاد در ایران را دچار گسست کرد و به تدریج مفاهیم ایران و ایرانشهر را در محاق فرو برد. با این حال، ملاحظات تاریخی قرون نخستین ق مانع از فراموشی سنت‌های ایرانی در مسئله حکومت‌داری شد. در همین جهت، تکوین امارت‌ها، موجبات اهتمام بیشتر و آگاهانه‌تر نسبت به سنن مذکور را فراهم آورد. از این پس، در پرتو فقدان نظام سیاسی مستقل حاکم بر ایرانشهر، حفظ این سنت‌ها، با رویکردی فرهنگی و حاکی از ضرورت وجودی نظامی آرمانی و هدفمند، مورد توجه جدی بود.

یورش مغول با همه خسارت‌هایی که بر پیکره اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران وارد کرد، زمینه‌های تشکیل حکومتی تقریباً مستقل همراه بانظم و ثبات نسبی در پی آورد و رجال ایرانی را بر آن داشت تا در دو وجه سلبی و ایجابی، به بازنمایی مفهوم ایران و هویت ایرانی در پرتو شرایط خاص این عصر بپردازند. رسیدن به این مقصود از عصر نامسلمانی ایلخانان آغاز و با مسلمانی ایشان به اوج خود رسید. در همین جهت، شرایط مطلوب‌تر عصر مسلمانی، به حمدالله مستوفی که در حلقه فکری منتسبان رشیدالدین فضل‌الله بود، این فرصت را داد تا با تحقیق درباره فردوسی و اشراف بر نظام اندیشگی وی، درباره مناسبات جامعه و حکومت، با استفاده از رویکرد حماسی، فهمی معطوف به شرایط عصر خویش را ارائه دهد.

در نوشتار حاضر، تبیین و تفسیر نظام اندیشگی مستوفی در پرتو این پرسش انجام می‌گیرد: مقتضیات حاصل از تمرکز نسبی حکومت و انسجام جغرافیای سیاسی عهد ایلخانان، در بازآفرینی مستوفی از نظام سیاسی ایرانشهری چه تأثیری داشت؟ در این جهت، با مروری مختصر بر ساخت و کارکرد حکومت در نظام ایرانشهری، بن‌مایه‌های فرهنگ سیاسی عصر ایلخانان و جایگاه فرمانروا در فرهنگ سیاسی مذکور، منظومه فکری مستوفی با تکیه بر آثار او بررسی می‌شود و رویکرد حماسی-اسطوره‌ای وی در فهم تاریخ مورد توجه قرار می‌گیرد.

### ساخت و کارکرد حکومت در نظام ایرانشهری

ایران‌زمین، مفهومی است که بارها در منابع تاریخ‌نگاری منشور و منظوم عصر ایلخانان به کار رفته و می‌توان آن را بازآفرینی «ایرانشهر» دانست و اندیشه پردازی درباره ساخت

سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن ربا محوریت اندیشهٔ ایرانشهری قلمداد کرد. زوال ساسانیان و فقدان حاکمیت سیاسی مستقل در ایران یا حداقل بخش‌هایی از آن در دوران اسلامی، کارآمدی مفهوم و اندیشه‌های مذکور را دچار گسست کرد و تا دیرزمانی در عصر امارت‌های ایرانی زمینه‌های ظهور مجدد نیافت. ایرانشهر در قالب سه مؤلفهٔ اساسی ایران جغرافیایی، ایران سیاسی و ایران فرهنگی کارایی داشت. ایران جغرافیایی گرچه بارها محل تعرض و تغییر بوده، اما بر پایه نگرش اسطوره‌ای و حماسی همواره سرحدات مشخصی داشته است. ایران فرهنگی، حول محور عدالت، خردورزی، دین‌پروری، درست‌کرداری و هنرمندی وجه تمایز می‌یافت. ایران سیاسی مؤید نظام حکومتی مبتنی بر رویکرد متمرکز در اداره سیاست، اقتصاد، تأمین امنیت و بقای جامعه در پرتو نژادگی، فرهنگداری و مشی‌کیانی و وجه قهرمانی فرمانروایان بود. در هم‌تنیدگی سه وجه مذکور، جلوه‌گاه نظامی اخلاقی و اجتماعی در ذیل مفهوم عدالت بود که سامان نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعهٔ ایرانی بر مبنای آن رقم می‌خورد (نک: مجتبیایی، ۳۱؛ عبادیان، ۲۶۷-۲۸۷)؛ سامانی که به بهترین نحو در این عبارت معروف، کارآمدی عدل را نشان می‌دهد: پادشاهی به سپاه، سپاه به خواسته، خواسته به رعیت و رعیت به عدل زنده است (ر.ک: عهد اردشیر، ۱۱۲) شاه یا شهریار یک شخص نبود بلکه، نهادی مقدس و برخوردار از «آشه» در جهت راستی و تحقق اندیشهٔ نیک بود (بویس، ۳۰). در ایران باستان، خواه در برداشتی اسطوره‌ای و خواه تاریخی، ارتباط متقابل مردم و حکومت بر پایه عدل استوار بود و پویایی حیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مبتنی بر قسط بود. ایرانیان به‌عنوان مردم یگانه‌پرستی که مراحل ناقص اعتقادی را سپری نکرده و از آغاز توحیدگرا بوده‌اند، عدل را بنیان حیات اجتماعی و اقتصادی خود می‌دانسته و اگر هم‌ساخت سیاسی موجود مانع از تحقق آن می‌شده است، در مفهومی نظری و فرهنگی آن را مهم می‌شمرده و از جمله مبانی هویتی خویش به شمار می‌آورده‌اند. ادارهٔ ملک بر اساس دادگری، در سراسر دوران اسلامی نیز مورد اهتمام بود و از مبانی مورد تأکید قلمداد می‌شد. در دیدگاه اسلامی، نظام هستی و انسجام آسمان و زمین مبتنی بر عدل است<sup>۱</sup> و بنیان آفرینش بر پایهٔ عدل استوار شده است. قرآن کریم بارها انسانها را به رعایت عدل دعوت و دوری از پلیدی و نیل به رستگاری را به رعایت عدالت منوط کرده است (حدید/۲۵، نحل/۷۶ و ۹۰، حجرات/۹، مائده/۱۰۶، شورا/۱۵، آل عمران/۱۸،

۱. بالعدل قامت السموات والارض؛ العدل اساس به قوام العالم؛ العدل سائس عام

انبیاء/۴۷، بقره/۲۸۲).

مفهوم ایران و اندیشهٔ ایرانشهری شاکلهٔ هویت ایرانی است. با این حال، به سبب فقدان شرایط، از عصر تکوین امارت‌های صفاری و سامانی، بیشتر تعین فرهنگی داشته است. فقدان استقلال سیاسی و حاکمیت سرزمینی، موجب می‌شد تداوم مفهوم ایران در عرصهٔ فرهنگ و ادبیات، اصل محوری اندیشهٔ حافظان فرهنگی باشد. بنابراین، در عصر طاهری در حکم الگوی عملی، در عهد سامانی در قالب احیای زبان و ادب فارسی، در عصر غزنوی در قالب تدوین بزرگ‌ترین اثر حماسی و در عصر سلجوقی و خوارزمشاهی در قالب منظومهٔ فکر سیاسی و اندیشهٔ حکمی امثال نظام الملک، غزالی، شهاب الدین سهروردی مجال ظهور یافت. در سراسر این دوران و در منابع تاریخی و به ویژه شاهنامه، با رویکرد اخلاقی و اندرزگویی، وفاداری به «آشه» (ارته) و ویژگی‌هایی چون دادگری، خردمندی، هنرپروری، راست کرداری و تأمین امنیت از شرایط اساسی حاکمیت سیاسی است (اوستا، گاهان، هات ۳۰، بندهای ۳-۶؛ دین کرد، کتاب سوم، دفتر یکم، کرده ۹۶؛ مهر، ۱۳۸۴، ۶۰-۶۱). چنانکه فقدان آنها نیز موجبات محرومیت از تأیید الهی را در خود دارد، زیرا حاصل آن بی نظمی و آشوب در حیات اجتماعی و اخلاقی است (ر.ک: عهد اردشیر، ۱۱۲-۱۱۴). بی‌اعتنایی به داد و پیامدهای آن در جامعه و حکومت بارها در اشعار فردوسی تجلی یافته است:

چو خسرو به بیداد کرد درخت بگردد برو پادشاهی و بخت

(فردوسی، ۵ / ۸۳، بیت ۷۹)

ز بیدادی شهریار جهان همه نیکویی‌ها شود در نهان

(همان، ۳ / ۷۷۰، بیت ۷۷۸).

چنین گفت نوشین روان قباد که چون شاه را دل بیچد ز داد

کند چرخ منشور او را سپاه ستاره نخواند ورا نیز شاه

ستم نامه عزل شاهان بود چو درد دل بیگناهان بود

(همان، ۷ / ۱۰۸، ابیات ۲۹-۳۱).

چو بیدادگر پادشاهی کند جهان پر زگرم و تباهی کند

(همان، ۸ / ۱۹۰، بیت ۲۸۸۲).

در جای دیگر نیز چنین می‌آورد:

گراز کارداران و ز لشکرش بدانند که رنجست بر کشورش

نیازد به داد او جهاندار نیست بر و تاج شاهی سزاوار نیست

سیه کرد منشور شاهنشاهی از آن پس نباشد ورا فرهی  
چنان دان که بیدادگر شهریار بود شیردرنده در مرغزار  
(فردوسی، ۱۷۱/۷، ابیات ۵۰۰-۵۰۴).

در همین جهت، مستوفی در شرح آغاز سلطنت غازان و در ذیل عنوان در تحقیق  
معنی شاه چنین می‌سراید:

نه هر کو بود در جهان پیشوا ورا شاه خواندن شناسم روا  
بود شاه آن بخرد نامجو که معنی شاهی بود اندرو  
(مستوفی، ظفرنامه، ۱۳۵۰/۲)

در نامه طاهر، مؤسس سلسله طاهری به پسرش عبدالله (طبری/۱۳/ ۵۶۹۲ -  
۵۷۰۵؛ مجمل‌التواریخ، ۳۵۳)؛ پند نامه سبکتگین (شبانکاره ای، ۳۹)؛ سیاست  
نامه نظام‌الملک (نظام‌الملک، ۵-۸) و نصیحت‌الملوک غزالی (غزالی، ۱۶۱-۱۶۲) اهتمام  
به عدالت و ضرورت دادگری سلطان، با الگوپذیری از ایران باستان مورد توجه ویژه  
قرار گرفته است. سهروردی در قرن ۶ق با نظر به حکمت کهن ایرانی و تأکید ویژه بر  
جایگاه شاهان اساطیری ایران در پرتو فرهنگداری ایشان، شهریارانی چون کیخسرو و  
فریدون را در حکم شاهان آرمانی معرفی می‌کند (ر.ک: گرین، ۹۰، ۱۲-۱۳؛ شایگان،  
۲۰۶). ابن‌طقطقی در قرن هفتم و ابن‌خلدون در قرن هشتم ق نیز بر این ضرورت تأکید  
دارند (ابن‌طقطقی، ۴۲-۴۳؛ ابن‌خلدون، ۱/ ۷۲-۷۳).

در ساختار سیاسی-اجتماعی مبتنی بر مرام ایرانشهری، نوعی بینش قهرمانی و  
تأکید بر نقش قهرمانان، در حکم نماد کنش جمعی جامعه قابل پیگیری است که با  
جایگاه و کارکرد شاه آرمانی قابل انطباق نشان می‌دهد. بینش قهرمانی مذکور هنگامی  
که صورت ملی به خود بگیرد و در خدمت عدالت ورزی و ممانعت از نابودی، ستم، غارت و  
آوارگی تفسیر شود با تکیه بر نقش بنیادین خرد در سیر تحولات اجتماعی، در رقم خوردن  
دگرگونی‌های اجتماعی، تاریخی و ساختار اقتصادی اقوام و ملل سهم مؤثریفا می‌کند  
(ر.ک: مختاری، ۴۸-۵۲؛ پوینده، ۲۷۵-۲۷۶). می‌توان چنین نتیجه گرفت که قهرمانان  
جامعه که در منظومه ایرانشهری همانا شاهان فرهنگداری و حلقه‌های پهلوانی و دولت‌مردانو  
بزرگان نظامی منتسب بدانها هستند در تکوین و تحول ساختار حیات سیاسی،  
اجتماعی، اقتصادی که روی دیگر آن مردم و جامعه هستند جایگاه تعیین‌کننده‌ای  
دارند.

تن ملک را شاه چون دل شمر وزیرش بود عقل پیروزگر  
 جوارح چو لشکر بر شهریار کزان کار شاهی بود برقرار  
 حواس برونی چو میران شاه که باشد از آن ملک و دین در پناه  
 حواس درونی به کردار عدل چو انصاف چون عفو چون شرم و بذل؟  
 (مستوفی، ظفرنامه، ۱۳۵۰/۲)

سپس به شرح جایگاه شاه پرداخته و در ادامه کارکردهای شاهی را وصف می‌کند:  
 سه حرف آمد از نام شاه آشکار به تحقیق معنی آن کوش دار  
 بود شینش از شین شفقت عیان که بر خلق دارد به خرم جهان  
 الف آنکه الله را بی‌گمان حقیقت شناسد خدای جهان  
 چو در شفقت خلق و امر خدا بیبوست و گشت از هوسها جدا  
 هد آن‌کز هوا و هوس دور شد نه از شاهی خویش مغرور شد  
 مر او را سزد شاهی اندر زمین چنین شاه را صد هزار آفرین

...

یکی آنکه نیکی بود کار او به نیکی بود روز بازار او  
 دوم آنکه از بد گریزان شود نخواهد که باید دلش بغنود  
 چو این جمله در ذات یک نامور شود جمع با فره دادگر  
 به روی زمین سایه کردگار بود بی‌گمانی چنان شهریار  
 (همان، ۱۳۵۰/۲)

### بن مایه‌های فرهنگ سیاسی عصر ایلخانان

سازش آگاهانه فرهیختگان ایرانی با شرایط توأم بانظم و ثبات نسبی دوره ایلخانان؛ دوره‌ای که در پی چهار دهه نابسامانی بعد از هجوم مغول پدید آمد، تجربه تاریخی متمایزی را رقم زد. رجال ایرانی با آگاهی بر رقابت اولوس‌های مغولی و نیاز ایلخانان به بهره‌گیری از تجربه‌های کارآمد آنها در اداره جامعه و اقتصاد، سعی نمودند مغولها را با منظومه فکر ایرانی آشنا کنند و در بکارگیری سنن حکومتی بومی ملزم نمایند. چنان که آمد، منظومه فکری مذکور در پرتو مفهوم «ایران» در سه وجه جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی؛ کارکرد حکومت را بعنوان مجری عدالت و حافظ نظام اخلاقی و اجتماعی ارج می‌نهد و با تأکید بر نیک‌روشی و راست‌محوری، جایگاه حاکم فرهمند و عدالت‌جو را بر

جسته نشان می‌دهد. این منظومه فکری با تبار اسطوره‌ای و تاریخینه چندان مشخص در سراسر دوران اسلامی، ماهیتی آرمانی داشت، اما ملاحظات تاریخی عصر ایلخانان، شرایطی را رقم زد که زمینه‌های تحقیق آرمان مذکور و فرهنگ سیاسی همزاد آن هموار شد. به همین سان، در تاریخ‌نگاری این عصر نیز به‌عنوان نهضت کارآمدی که دو وجه منثور و منظوم داشت، بازتاب مشخصی یافت. در این جهت، تاریخ‌نگاری عصر ایلخانان، اصطلاح ایران را در حکم مفهوم-واژه‌ای کارآمد و مبین شرایط تاریخی نوظهور به کار می‌گیرد.

اگر از مجموعه کوشش‌های فرهیختگان ایرانی، در جهت مهار رفتارهای غیر مدنی مغول، با هدف هضم آنها در بستر فرهنگ سیاسی ایران با عنوان «گفتمان مهار» یاد شود، عصر نامسلمانی ایلخانان، کوشش برای «تکوین» گفتمان مهار و عصر مسلمانی ایشان، کوشش در جهت «تثبیت» گفتمان مذکور را در خود دارد (درباره گفتمان مهار ر.ک: رضوی، «نصیرالدین طوسی و گفتمان مهار...»، ۹۴). وجه غالب یا همانا دال مرکزی گفتمان مذکور، تبیین تازه‌ای از ایران‌زمین است با ۳ وجه جغرافیایی: با ریشه‌های اسطوره‌ای و حماسی؛ فرهنگی: با تأکید بر عدالت و راست‌کرداری و سیاسی: با تمرکز بر فرهنگ فرهمندی فرمانروا. این درحالی است که در اعصار قبلی پیش از مغول، تنها ایران فرهنگی و کوشش برای پاسداشت میراث فکری ایرانیان نمود شاخص داشت و حسب ملاحظات دوران اسلامی، زمینه‌های انطباق جغرافیای سیاسی با جغرافیای فرهنگی هموار نبود تا فرهنگ سیاسی کارآمد مبتنی بر همواری مناسبات جامعه و حکومت شکل گیرد (رضوی، درآمدی بر...، ۱۷۱-۱۷۶، ۲۴۸-۲۵۴).<sup>۱</sup>

۱. ذکر این نکته لازم است که بخشی از این فرهیختگان ایرانی، به‌عنوان دیوانسالاران و در رأس آنها وزیران، در کنار چالش همیشگی با امرای صاحب نفوذ و دیگر اقشار اهل شمشیر، به رقابت‌های براندازانه با یکدیگر نیز مشغول بودند و این مهم بر کارآمدی آنها در حوزه گفتمان مهار تأثیر منفی داشت. با این حال، با توجه به نیاز مغول‌ها به ایشان در عرصه‌های اجرایی و ضرورت‌های حاصل از پذیرش سنن ایرانی از سوی مغول‌ها، رقابت‌های مذکور تنها در جابجایی عاملان اجرایی و برآمدن قشری به جای قشری دیگر اثرگذار بود. به‌علاوه، اهالی دیوان، ضمن کشمکش جدی با برخی از بدنه حاکمیت مغولی، خود جزئی از نظام حاکمه بودند و رقابت‌های فی‌مابین، با همه تأثیر احتمالی که در کم‌کارآمدی گفتمان مهار داشت، از آنجا که کنشگری آنها در زمینه کلی شرایط و مطالبات در دستور کار ایلخانان انجام می‌گرفت، در جای خود سازنده و در راستای تثبیت گفتمان مهار بود.

### ایلخانان در جایگاه شاهان حماسی ایران

عصر حاکمیت مغول، با همه شدت عمل و خشونت‌های آغاز که کارآمدی رجال ایرانی و کارکردهای فکری و فرهنگی آنها را در بخش وسیعی از ایران دچار گسست کرد، جغرافیای سیاسی ایراند را قالب حاکمیت ایلخانان، به نحوی با برداشت‌های اساطیری و حماسی ایران جغرافیایی و فرهنگی تطابق یافت. ریشه‌های نام و جایگاه ایران در مفهوم جغرافیایی، قلمرو باستانی با پیش‌زمینه‌های اسطوره‌ای بود که به عنوان قلمرویی گزیده تر، مورد ادعا و دشمنی مدعیان شرقی و غربی قرار داشت (برای نمونه ر.ک: دینوری، ۲۶؛ گردیزی، ۵۴۴-۵۴۶). این جهان بهین به ایرج عطا شده بود که در بُن نام خویش آزادگی، نیک سیرتی و جوانمردی (ایر: آزاده و جمع آن ایران: آزادگان- ر.ک: رضوی، «ایران از مفهوم تا واقعیت») را همراه داشت و داد و دهش فریدونی را با راست‌کرداری و آزادگی درآمیخته بود. ایرجماند دیگر پادشاهان اسطوره‌ای و به ویژه سلف خویش جمشید، فرهمند بود و فرهمندی مذکور حاصل فره ایرانی بود که پس از واگذاری به شاهان، تأیید ایزدی و فرهمندی فردی می‌یافت. در تقسیم بندی کُرن از سه گونه نور فرهی در اندیشه سهرودی (کرین، ۱۲-۱۳) می‌توان چنین برداشت کرد که در صورتی قابل قیاس با نظام‌های سیاسی قراردادی مبتنی بر آراء مردمی و دموکراسی، آن‌چنان که در قرن ۱۶ تا ۱۸ م در آراء هابز، لاک و روسو آمده و آنگاه در پرتو اندیشه پردازی‌های فلسفی تر بعدی پیراسته تر شده است، تکوین نظام سیاسی در گنه اندیشه ایرانی شهری مبتنی بر اثرگذاری جایگاه مردم بوده است. (ر.ک: عالم، ۱۷۹-۲۰۴؛ وینسنت، فصول ۳-۶). در این برداشت، هر ایرانی از حیث ایرانی بودن فرهمند و از حقوقی برخوردار بود که آن را به شاه دادگر و نیک‌کردار می‌سپرد تا نظام اجتماعی و اخلاقی موجود را تثبیت و تقویت کند. واگذاری فره ایرانی از سوی ایرانیان با پشتوانه تأیید آسمانی همراه بود و فرهمندی الهی را برای شاه نیک‌کردار ملزم به عدالت ورزی با خود می‌آورد. شاه مذکور با همه اقتدار، مادامی که در مسیر عدالت و به تبع آن ایجاد امنیت می‌کوشید، فرهمند بود. در غیر اینصورت، امکان باز پس‌گیری فُزه، خشم مردمی و نفی ایزدی وجود داشت. چنین بینش سیاسی در ضمن اینکه پیوستگی حکمت و حکومت را در قالب سلوک شاهانی چون جمشید، فریدون و کیخسرو را به عنوان شاهانی آرمانی نشان می‌دهد، ویژگی ممتازی هم داشت و آن وجه قراردادی حکومت و کارکرد نظام حکومتی بود: مادام که به عدالت و برقراری امنیت متعهد بود، از اقتدار لازم هم



برخورداری می‌یافت (شایگان، ص ۲۰۶).

تلقی دیگری از این ماهیت قراردادی اقتدار و فرهنگدی فرمانروایان ایرانیان است که هر حاکم بر جغرافیای سیاسی ایران، به شرط کوشش در جهت برقراری عدالت و امنیت می‌تواند شاه فرهنگدی تلقی شده و کارکرد فریدونی داشته باشد. تلقی مذکور، برداشتی است که با شرایط سیاسی و جغرافیایی دوره حاکمیت ایلخانان همخوانی می‌یابد و فرهیختگان ایرانی معتقد به گفتمان مهار، به‌عنوان رویکردی که در پرتو عدالت‌ورزی و ضرورت اهتمام به نظم تعریف می‌شود، کوشش می‌کنند فرمانروایان ایلخانی را در جایگاه شاه فرهنگدی قابل قیاس با شاهان اسطوره‌ای بنشانند.

چنان که آمد، اندیشه حکمروایی حاکم حکیم و سکنات شاه آرمانی، گرچه به اعصار اسطوره‌ای ایران با پردازش حماسی محدود بود و حتی در دوران تاریخی قبل از اسلام نیز مصداق عینی کمتری داشت، در پرتو ملاحظات تاریخی دوران اسلامی که استقلال سیاسی و انسجام جغرافیایی ایران دچار گسست شد، وجه آرمانی‌تری به خود گرفت و بیشتر در وجهی فرهنگی و اندیشه پرداززی و کنش سیاسی رجال و دولتمردان در مواجهه با حکومت‌های ناآشنا با سنن حکومتی ایران، تداوم یافت. به نظر می‌رسد در عهد ایلخانان که دولتی مقتدر در پهنه ایران‌شهر حکومت داشت، فرهنگ سیاسی ایران، با میراث حماسی- اسطوره‌ای ایران جغرافیایی هم‌نوا می‌شود و روایتی مبتنی بر اندیشه ایران‌شهری از هویت ایرانی شکل می‌گیرد. بر این اساس، فرمانروایان ایلخانی از حیث کارکردی، مشروع و در خدمت شاکله هویتی مذکور بازنمایی می‌شوند. به نظر می‌سد خیل عظیم رجال ایرانی و تاریخ‌نگاران این عصر چنین تلقی از شرایط داشتند و در پرتو گفتمان مهار، همواری مناسبات جامعه و حکومت را از این منظر طرح و تبیین می‌کردند. مصادیق چنین بینشی در روایت‌های منثور و منظوم مورخان درباره تحولات مربوط به این عصر، از همان آغاز پیدایش حکومت ایلخانان (و به ویژه درباره عصر مسلمانی ایلخانان) قابل پیگیری است. در نامه هولاکو به دربار ممالیک آمده است: «... چنان که به سمع همگان رسیده باشد، وصیت لشکر نامحصور ما چون داستان رستم و اسفندیار اشتهار یافته» (رشیدالدین، جامع التواریخ، ج ۲، ۷۲۱). در چنین فضایی مستوفی نیز در روایت رخدادهای عصر ایلخانان، حتی ایلخانان نامسلمان، در معرفی و تبیین سلوک سیاسی آنها از مفاهیم و سنت‌های ایرانی بهره می‌گیرد و متناسب با اندیشه‌های سیاسی ایران‌شهری به جایگاه و کارکرد ایلخانان می‌پردازد. تکرار مفاهیم شاه،

شهنشاه، شهریار، فزه شاهی، فزه و فرهنگ، فزه دولت، ایران و ایران زمین، نیک سیرتی و یا بدسگالی پیوسته در ابیات ظفرنامه شاید به هزاران بار برسد؛ چنان که در شرح منازعات میان آباقا و براق فرمانروای متعرض اولوس جغتای از زبان ایلخان چنین می‌سراید:

که من از سه رو دارم این بوم و بر یکی آن که بودم پدر تاجور  
دوم آنکه فرخنده قبلائی به من سیورغامیشی کرد جای ایچن<sup>۱</sup>  
سه دیگر که از زور و مردی خویش نمانم که آرد کسی پای پیش  
برآرم دمار از تن بدسگال اگر خود به مردی شود پور زال

(مستوفی، ظفرنامه، ۱۰/۲۴)

اشاره به مفاهیم ایرانی در جای جای روایت‌ها آشکار است:

که شاه جهان جاودان زنده باد سر دشمنانش زسر کنده باد  
مبادا جز او در جهان شهریار همه ساله پیروز و به روزگار  
چو بالشکر است این شهنشه چنین فدا باد جان پیش او روز کین

(همان، ۱۰/۳۰)

در جای دیگر:

به فر شهنشاه به روزگار شد ایران زمین رشک خرم بهار  
نوشتند فرمان به هر جایگاه به پیروزی کار آن پادشاه

(همان، ۱۰/۵۰)

ورآید زایران زمین شاه نو بدین مرز چون بر فلک ماه نو

(همان، ۱۰/۳۴)

از این پس زایران جدایی مجو به جز شادی و پادشاهی مجو  
تو را دادم ایران زمین این زمان به شاهی و شادی در ایدر بمان

(همان، ۱۰/۵۱)

که در ملک ایران زشاه جهان چگونه توانی شدن در نهان

(همان، ۱۰/۱۵۸)

که او شاه باشد در ایران زمین زمیران بر او بر بود آفرین

(همان، ۱۰/۱۷۰)

در بیان نابودی اسماعیلیه و تأمین امنیت:

برآسود گیتی زدست بدان      به فرّ ابقای شه بخردان  
 پر از ایمنی شد جهان سر به سر      فلک آفرین خوان بر آن تاجور  
 (همان، ۱۰/۶۰-۶۱)

و در شرح وفات آباقا چنین می‌آورد:

چو آن شاه بگذاشت دیهیم و تخت      مغل را از آن حال بگذشت بخت

...

همی گفت هر کس به درد و به سوز      دریغ آن شهنشاه گیتی فروز

...

به رسم مغل بهر شاه جهان      بکردند تجهیز دانا مهان  
 ببردند از آنجا تن پادشا      زتختش به تخته بدل گشت جا  
 (همان، ۱۰/۸۲-۸۳)

در روایت آغارشاهی احمد:

زشاهی احمد یکی داستان      کنون بشنو از گفته راستان  
 به تعجیل گفتن بر ما خرام      که شد کار ایران‌زمین بی نظام  
 (همان، ۱۰/۸۴-۸۵)

زبهر تو شاهی ایران‌زمین      بماند چه خواهی فروتر ازین  
 (همان، ۱۰/۹۲)

که منکوقاآن شاه با آفرین      هولاکوی را سوی ایران‌زمین  
 به جنگ و به لشکر فرستاده بود      نه شاهی ایران بدو داده بود  
 هولاکو شهنشاه مالک رقاب      به شاهی نمی‌کرد خود را خطاب

...

چو ارغون به تو داد کار شهی      کلاه بزرگی و گاه مهی  
 از او دید باید تو را تاج و تخت      نه از راه ایچن شه نیکبخت  
 (همان، ۱۰/۹۳)

همین‌طور در شرح قدرت‌گیری ارغون از ایران و ایران‌زمین و سنن ایرانی می‌گوید:

مرا گر نخواهند خسرو مهان      کرانی گزینم زخرم جهان  
 چو بودت پدر در جهان پادشاه      تو را داشت باید نگین و کلاه

به میراث این خسروی آن توست سر همگنان زیر فرمان توست  
(همان، ۱۴۰/۱۰)

### زمانه، زندگی و منظومه فکری مستوفی

مستوفی در باب ششم تاریخ گزیده و در ذیل عنوان مستوفیان، به شرح خاندان خود و جایگاه و کارکرد آنها در سیاست و اقتصاد قرون مختلف اشاره (ر.ک: مستوفی، تاریخ گزیده، ۸۱۱-۸۱۲) و عبدالحسین نوایی در مقدمه تاریخ گزیده شرح مذکور را تکمیل کرده است (مستوفی، تاریخ گزیده، مقدمه مصحح، ه- یب). تبار خاندان مستوفی به حربن یزید ریاحی می‌رسید و از زمان المعتصم خلیفه تا عصر خلیفه القادر، اغلب اوقات منصب والی گری قزوین را در اختیار داشتند. از آن پس به کار استیفا اشتغال یافتند و به مستوفی معروف شدند (مستوفی، تاریخ گزیده، ۸۱۱-۸۱۲). علاوه بر وی و برادرش زین الدین محمد که مورد التفات و احترام رشیدالدین فضل‌الله بود و مشاغل خطیر داشت، برادر دیگرش فخرالدین نیز از جمله کاتبان و شاعران عصر مسلمانی ایلخانان و در مصدر مشاغل دیوانی بود (مستوفی، تاریخ گزیده، مقدمه مصحح، ط). عموزادگان وی نیز در عراق عرب ذی نفوذ بودند و در استیصال خاندان جوینی سعی بلیغ داشتند (ر.ک: مستوفی، تاریخ گزیده، مقدمه مصحح، ص ح).

حمدالله مستوفی مذهب شافعی داشت و عصر نامسلمانی و مسلمانی ایلخانان را درک کرده بود. وی به سیاق پدرانش، به خدمات دولتی اشتغال داشت و حسب تجارب لازم، چند بار جامع الحساب ممالک را نوشته و با سفر به مناطق مختلف قلمرو ایلخانی، بر جغرافیا، اقتصاد، جامعه و اوضاع کلی عصر خویش اشراف داشته است. به سبب التفات رشیدالدین فضل‌الله، از سال ۷۱۱ ق به حکومت تومان قزوین و ابهر و زنجان و طارمین منصوب شد و از تمکن و جایگاه برجسته‌ای برخوردار بوده است (ر.ک: مستوفی، تاریخ گزیده، مقدمه مصحح، ط-ی).

چنان که از نوشته‌های وی، هم در نزهة القلوب و هم ظفرنامه بر می‌آید و از محفل دوستان و توجیه آنها مبنی بر نوشتن کتاب با هدف تخلید تاریخ و جغرافیا پیداست (مستوفی، نزهة القلوب، ۲۳؛ همو، ظفرنامه، مقدمه مصحح، ۲۹)، که در تکمیل نهضت فرهنگی رجال ایرانی برای واداشتن مغولان به سازش با فرهنگ سیاسی ایران سهم مؤثری داشته است. کارنامه فکری و فرهنگی مستوفی بسیار غنی است و او با تألیف سه

اثر برجسته «تاریخ گزیده»، «نزهة القلوب» و «ظفرنامه» مراتب خودآگاهی و رسالت خود را نسبت به زمانه خویش نشان داده است. کار فکری و فرهنگی مستوفی و ارائه منظومه فکری مبتنی بر نظام و اندیشه ایرانشهری در ادامه جریان بلند مدتی قابل دریافت است که از خاندان بلعمی و جیهانی و نقش آفرینی خیل عظیم شعرا، ادبا، اندیشمندان و در رأس آنها حکیم بزرگ توس در عهد سامانی - غزنوی آغاز و در عهد بویه - سلجوقی رو به رشد نهاد (ر.ک: رضوی، «نصیرالدین طوسی ...»، ۱۷۱-۱۷۶). جریان مذکور در قالب برنامه‌های نظام‌مند اندیشمندان و رجال عصر نامسلمانی ایلخانان به سرکردگی نصیرالدین توسی، خاندان جوینی، خاندان فریومدی و بی‌شمار شعرا و ادبای این عصر (ر.ک: لین، شعرا، وفیا و قلندران) که در این مقاله با عنوان طراحان گفتمان مهار از آنها یاد شد، تداوم یافت و با برتری فکر و نگرش ایرانی در برابر نگرش گریز از مرکز اشرافیت مغول، در پرتو ملاحظات عصر مسلمانی ایلخانان تثبیت و کارآمد شد (ر.ک: رضوی، «مسلمانی خوانین ...»، ۶۳-۶۹؛ همو، «نصیرالدین طوسی ...»، ۹۵-۹۶؛ همو، «جایگاه اشرافیت ...»، ۵۷-۶۶).

اگر احساس تکلیف و انجام رسالتی خودآگاه نبود، رجال مقتدر عصر ایلخانی و از جمله مستوفی با همه موقعیت و مشغله، به تحقیق و تألیف در حوزه ادبیات، تاریخ، جغرافیا، اقتصاد که اموری دور از طاقت و پر خطر شمرده می‌شدند، نمی‌پرداختند. نابودی خاندان جوینی و رشیدی و قتل وزراء و صاحب منصبان این عصر نمونه‌ای از خطرات و مشکلات این مسیر بود (برای نمونه ر.ک: وصاف الحضرة، ۱۴۱-۱۴۳؛ رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، ۸۰۸-۸۱۱؛ مستوفی، تاریخ گزیده، ۵۹۵، ۶۰۸، ۶۱۳). با توجه به مشغله‌های مستوفی به عنوان عامل مالی که پیوسته مجبور بود به مناطق مختلف سفر کند، واگذاری حکومت تومان قزوین و زنجان و طارمین و مهم‌تر، فضای رقابتی و فساد که از حیث نفوذ اشرافیت زیاده‌خواه مغولی وجود داشت و بخشی از ذهن و وقت رجال ایرانی مصروف آن و همین‌طور دشمنی رجال و دولتمردان بومی می‌شد، حمدالله مستوفی را می‌توان تاریخ‌نگاری پر کار قلمداد کرد.

مستوفی سخت به اندیشه ورزی و کسب فضیلت علاقه داشته و مؤانست با رشیدالدین فضل الله و حلقه، فکری او، تمایل به تأمل در تاریخ و اهمیت آن را در وی تشدید کرده بود (مستوفی، تاریخ گزیده، ۲-۳). به نظر می‌رسد، سه اثری که مستوفی از خود برجای نهاده است با منظومه فکری و نگرش فرهنگی وی کاملاً هماهنگ بوده است. وی نخست

به سرایش ظفرنامه روی آورده و به تبعیت از فردوسی، احیای نظام شاهی-آرمانی ایرانی و تقویت مؤلفه‌های آن را جهت انطباق با شرایط عصر خویش و پاسخ گویی به نیازهای آن در نظر داشته است. با این حال، نظر به سختی درک و گزارش تاریخ به نظم، پس از سرودن بیش از ۵۰ هزار بیت از این منظومه، و تأکید بر ضرورت افزون ۲۵ هزار بیت دیگر بدان، عجلتاً آن را رها کرد و به تألیف تاریخ عمومی خویش موسوم به «تاریخ گزیده» روی آورده و در سال ۷۳۰هـ. ق تألیف آن را به انجام رسانیده است (مستوفی، تاریخ گزیده، ۳-۴). ویژگی‌های فرهنگی کتاب مذکور با پرداختن به علما، اندیشمندان، شعرا و ادبا در قیاس با تاریخ سیاسی مختصر و البته مفید آن، جایگاه تاریخ گزیده را در تاریخ ادب و فرهنگ ایران متمایز کرده است (ر.ک: مستوفی، تاریخ گزیده، مقدمه مصحح، یز-یط).

نزهة القلوب، اثری مرجع در جغرافیا و البته تاریخ، با داده‌های فراوان اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، حدود ده سال پس از تاریخ گزیده و پنج سال پس از سرایش کامل ظفرنامه تألیف شده است. تجربه دیر پای مؤلف در امور اقتصادی و اشراف بر جغرافیا و تاریخ ایران زمین، به علاوه رویکرد کاملاً آگاهانه مؤلف در تدوین کتابی به زبان فارسی برای استفاده مردم ایران که به صراحت بدان اشاره دارد، اثر جغرافیای مستوفی را جایگاه دیگری بخشیده است (مستوفی، نزهة القلوب، ۳۱). نزهة القلوب را می‌توان قالب جغرافیایی و بستری دانست که مستوفی تحولات تاریخی مذکور در ظفرنامه را در آن منظوم کرده است. از این رو، در حالی که در ظفرنامه بر مفهوم فرهنگی و سیاسی ایران تأکید دارد، نزهة القلوب، مفهوم جغرافیا را در منظومه فکری مبتنی بر وجه سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی ایران شهر برجسته می‌کند. در همین جهت قسمت اعظم مقاله سوم نزهة القلوب به عنوان مرکز ثقل کتاب، در شرح احوال ایران زمین است که به سیاق دیگر کتب جغرافیایی نه براساس تقسیم بندی زمین به اقالیم هفت گانه، بلکه بر پایه نظم کیانی و تقسیم بندی فریدونی، ذکر اقوال مختلف درباره اهمیت و جایگاه ایران و تقسیم آن به ولایات مختلف تنظیم شده است (مستوفی، نزهة القلوب، ۵۵-۵۷). مستوفی به صراحت ذکر می‌کند که تا قبل از این در پرداختن به ایران کوتاهی شده و کتب تألیفی «چون به عربی ساخته اند، اهل عجم را از آن زیادت حظی...» نبوده است (مستوفی، نزهة القلوب، ۳۱). قصد آگاهانه وی در پردازش این کتاب، از اشاره وی به اصرار دوستان برای تألیف آن به سبب آگاهی او بر احوال ایران زمین و پیامد آن، که موجب روشنی مجلس انس آنها خواهد بود، کاملاً آشکار است (همان، ۳۱).

ظفرنامه، دومین اثر مستوفی در سال ۷۳۵ق، پنج سال پس از تألیف تاریخ گزیده و پنج سال قبل از نزهةالقلوب، به اصرار دوستان و شاید هم ادای دین مورخ نسبت به مخدوم خویش رشیدالدین فضل الله - با منظوم کردن جامع التواریخ- در جهت تکمیل نهضت شاهنامه نویسی عصر مسلمانی ایلخانان و با علاقه شخصی سروده شده است. پانزده سال از دوره زندگی مستوفی مصروف سرایش این منظومه شد (ر.ک: مستوفی، تاریخ گزیده، مقدمه مصحح، یب). با احتساب شش سالی که به تحقیق درباره فردوسی و تدوین نسخه‌ای از شاهنامه پرداخته، بیش از یک سوم حیات وی بدین کار اختصاص یافته است. در حالی که به دستور غازان، شمس الدین کاشانی مأموریت سرودن تاریخ منظوم مغول به سبک شاهنامه فردوسی داشته و آن را در ده هزاربیت تا زمان الجایتو سروده و با ذکر نام شماری از خاندان‌های پادشاهی و حکایت‌هایی از شخصیت‌های همچون اسکندر، بهرام گور و انوشیروانیان یافته است (ر.ک: مرتضوی، ۵۹۰-۵۹۶؛ Mellvil, 193). اهتمام مستوفی و تشویق حلقه دوستان وی به سرایش ظفرنامه، جز از سر علاقه و با هدف پاسخ گویی به نیازهای زمانه به نظر نمی‌رسد (مستوفی، ظفرنامه، ۷). در حالی که نهضت شاهنامه نویسی عصر ایلخانان به منظومه شمس الدین کاشانی و ظفرنامه محدود نبوده و احمد تبریزی، «چنگیزنامه» یا «شهنشاه نامه» و نورالدین بن شمس الدین (نوری ازدری) غازان نامه را می‌سرایند و به ادعای شمس الدین کاشانی، تألیف جامع التواریخ نیز صرفاً اقدامی آگاهانه برای تدارک متنی منثور به‌عنوان مبنای تاریخ منظوم بوده است (مرتضوی، ۵۹۰-۵۹۱)، تاریخ منظوم مستوفی به لحاظ کمی و کیفی بر دیگر شاهنامه‌های این عصر برتری دارد؛ زیرا صرف نظر از تاریخ مغول، تاریخ اسلام از زمان پیامبر (ص) و تاریخ ایران در دوران اسلامی را در ۷۵ هزار بیت به نظم درآورده است. ابیات مذکور به تنهایی بیش از دو برابر جمع ابیات دیگر شاهنامه‌های این عصر است (مرتضوی، ۵۵۷-۵۶۲، ۵۹۰-۶۲۵). ظفرنامه در سه قسم سروده و تنظیم شده است: «اسلامی» با ۲۵ هزار بیت در تاریخ اسلام با اشاره کوتاهی به تاریخ عرب تا پایان خلافت عباسی؛ «احکامی» در ۲۰ هزاربیت در تاریخ سلسله‌های ایران تا پایان حکومت خوارزمشاهی و «سلطانی» در ۳۰ هزار بیت با مختصری درباره تاریخ مغول و نظم تفصیلی تحولات تاریخی دوره ایلخانان تا سال ۷۳۵ق.

نهادم نهاد سخن بر سه قسم روان است شعر و حکایت چو جسم

...

کتاب نخستین زکار عرب	پدید آمده نکته‌های عجب
به اسلامی آن را لقب آمده	چو اسلام از اهل عرب آمده
کتاب دوم شرح حال عجم	در او گشته پیدا زبیش و زکم
به حکامی آن را نهادم به نام	چو بر حکم دین آن دول شد تمام
کتاب سوم آمده از مغول	فروزنده چون از چمن برگ گل
به سلطانی آمد نام از مغول	چو دارد به سلطان دین انتساب

(مستوفی، ظفرنامه، مقدمه، ۲۱-۲۲)

### ایران و نظام ایرانشهری در رویکرد حماسی- اساطیری مستوفی

مستوفی ادیب و شاعری آگاه به زمان بود و جایگاه زبان و ادب پارسی را درک می‌کرد. وی در مقدمه نزهةالقلوب بر ضرورت تألیف این کتاب به فارسی و توجیه دوستانش بر این مهم اشاره کرده است (مستوفی، نزهةالقلوب، ۳۰-۳۱). او سخت شیفته و پیرو مشرب فکری و ادبی فردوسی بود و شش سال از عمر خود را مصروف شاهنامه پژوهی و ارائه نسخه‌ای از آن در حواشی ظفرنامه کرد (مستوفی، ظفرنامه، مقدمه مصحح، ۲۷-۲۸).

صرف نظر از جایگاه ادبی و کفایت شاعری مستوفی در مقام قیاس با فردوسی و ارزش شعری ظفرنامه وی که محل اختلاف محققان و ادیبان است (ر.ک: ریاحی، ۲۶۲؛ مرتضوی، ۵۶۰-۵۶۲)، خود وی در مقدمه ظفرنامه از شأن بالای فردوسی و ناتوانی در رقابت با وی یاد کرده است:

که طبع مرا زین هنر بهره نیست  
از این در سخن گفتنم زهره نیست  
بر شعر فردوسی نغز گوی  
سزد گر نریزد کسی آب روی

(مستوفی، ظفرنامه، مقدمه مصحح، ۲۸)

به هر روی، او کوشش در جهت احیای نام و نشان شاهنامه و تداوم روایت آن در عصر پس از سقوط خلافت، حاکی است که مستوفی و دیگر شاهنامه‌سرایان این عصر، به‌عنوان نمایندگان فکری مردم ایران، پیوند خویش با میراث فرهنگی و سیاسی ایران را نشان داده و نهضتی آگاهانه را برای احیای نظام ایرانشهری با اِبتِنای بر شاهنامه، هم‌نوا با گفتمان مه‌ار، در دستور کار داشته‌اند. تأکید مستوفی بر ایران، به عنوان واحد جغرافیایی مستقل و مانا در میانه جهان است؛ گویی نظر کرده خداوند را به مثابه قلمرو فرمانروایی دادگر و خردمند، با فرهمندی حاکمان به عنوان اولین نشانه مشروعیت ایشان



به هم می‌آمیزد و مفهوم کارآمدی از عدالت به دست می‌دهد. در میحث اعزام هولاکو از زبان قاضی القضاة قزوینی، ضمن اشاره به فرهنگندی او، در خطاب به قآن با زبانی استعاری ضرورت دادگری و رفع بیداد را چنین سرایش می‌کند:

نگه کرد قاضی به شهزادگان      بزرگان نامی و آزادگان  
هولاکوی پیروزفر را گزید      که بر چهر او فر دولت بدید  
(مستوفی، ظفرنامه، ۱۱۶۹/۲)

...

چنین پاسخ آورد آن نکته گو      که ای نامور خسرو نامجو  
نگویم پل از سنگ و اجر بساز      وزان سلسله جسری او را فراز  
پل از داد خواهم بر آن رویاب      که از داد باشد جهان کامیاب  
کز آمو همی بگذرد داد شاه      برین روی آب استاین داد و راه

(همان، ۱۱۶۶/۲)

همچنین، هولاکو را فردی خردمند می‌داند و از زبان نصیرالدین به خورشاه چنین می‌سراید:

زاو نامده راه و رسم بدی      سپرده زپاکی ره بخردی  
(همان، ۱۱۷۸/۲)

از زبان هولاکو خطاب به خلیفه بغداد نیز از فرهنگی چنگیز و چنگیزیان سخن می‌گوید:

ببین آنکه ملک زمان و زمین      به چنگیزخان داد جان آفرین  
زشاهان کیهان ببرید مهر      به شاهنشهی اش بزافروخت مهر  
بدو داد شاهی هر بوم و بر      بدین پاک تخمه پسر بر پسر  
چو هستی مسلمان یزدان شناس      به حکم خدایی مشو ناسپاس  
حقیقت شناس آن که ما را شهی      زفز الهی است این فرهی  
(همان، ۱۱۹۸/۲).

همچنین:

که از گشت دوران به حکم خدا      از آن خاندان گشت دولت جدا  
به ما داد شاهی خداوند پاک      در آباد و ویران این توده خاک  
(همان، ۱۱۹۶/۲).

آباقا را نیز به سبب دادورزی می‌ستاید و او را شاه کامران خطاب می‌کند (مستوفی، ظفرنامه، ورق ۶۴۵ الف) و این با گزارش رشیدالدین که مستوفی بر مبنای آن سروده است، مطابقت تمام دارد (رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، ۱۰۷۷). اگرچه ایلخانی آباقا مربوط به عهد نامسلمانی ایلخانان است، در منظومه فکری مستوفی در قالب عناوین عهد مسلمانی و زمینه‌های هموار اهتمام به سنن ایرانی مورد خطاب قرار می‌گیرد. از این رو، از همان آغاز فرمانروایی او، مفهوم «خسرو»، «شاه»، «ایران»، «ایران خدا»، «کیان»، «داد»، «فرّ» و... برای وی به کار می‌برد. از این حیث، نگاه مستوفی شبیه بیضاوی است که آباقا را با عنوان پادشاه صاحب عدل و رأفت توصیف می‌کند: «این زمان پسر او باقا خان پادشاه ایران و بلاد روم به عدل و رأفت میلی تمام دارد و دربارهٔ مسلمانان عنایتی وافر» (بیضاوی، ۱۳۲)

سر خسروان ابقای آن که مهر  
نیبند نظیرش به دور سپهر

\*\*\*

زمرز خراسان به اردوی شاه  
چو ابر بهاری بپیمود راه  
پس از سوگ آن نامور پادشا  
سخن رفت در کار ایران خدا

\*\*\*

به نام ابقای شه نامدار  
بیاورد یرلیغ از آن شهریار

...

ابقای در ایران زمین شاه شد  
ز خاک پیش افسر ماه شد

\*\*\*

جهانگیر گردان و گردنکشان  
که بودند در پادشاهی نشان  
بر آئین شاهان و رسم کیان  
گشودند سکسر کمر از میان

\*\*\*

گرفتند کاسه از آن پس مهان  
بدیشان چنین گفت شاه جهان  
که: چون داد یزدان مرا تاج و گاه  
بزرگی و شاهی ایران سپاه  
بکوشیم به یاری پروردگار  
به فرّ قآن خسرو کامکار  
پی بدکنش مردم از روی خاک  
بیرم کنم گیتی از جور پاک  
به داد و دهش کشور و بوم و بر  
بیاریم اندر جهان سر به سر

(مستوفی، ظفرنامه، ۲/۱۰-۵)

در شرح تقابل آباقا و براق و نقد خودبینی و عجب فرمانروا چنین می‌آورد:

زخودبینی اندر جهان ای پسر      بتر کس نیابند عیبی دگر  
زمعجب ندیدست نیکی کسی      که عجب است بتر زهر بد بسی

(همان، ۳۴/۱۰)

اگر شید باشد بد اندیش شاه      کنم روز بر شید رخشان سیاه

(همان، ۹۹/۱۰)

رویگرد ایرانشهری مستوفی درباره ایلخانان پس از آباقا نیز ادامه می‌یابد. در همین جهت، بی‌خردی احمد، اولین ایلخان مسلمان، بیدادگری و معایب دوره سلطنت وی را چنین توصیف می‌کند:

نهادند سلطان لقب شاه را      زفرش نبد فزه‌ای گاه را  
اگر چند در دین مسلمان بد او      ولی در خرد سخت نادان بد او  
به نزدیک آن نامور شهریار      شیوخ و قلندر بدی بی‌شمار

(همان، ۸۸/۱۰)

به پنجم کزو گشت ایران خراب      که بیدادگر را ندادی جواب  
ششم آن که کار شهی خوار داشت      به خلوت همیشه زمانه گذاشت  
به هفتم که یاسا رها کرد خوار      نکردی به کار اندرش اعتبار  
به هشتم امیران برش ارجمند      نبودند و زو دید چندی گزند  
نهم کار لشکر نکردی نگاه      فرستاد بر خیره هر سو سپاه  
دهم با شیوخ و قلندر نشست      و از آن حرمت خسروی کرد پست

(همان، ۱۴۵/۱۰)

اگر شه بود تند و بیدادگر      از آن به که از بد ندارد خیر  
که این بد یکی باشد آن صد هزار      ببین چند فرق است ای نامدار

(همان، ۱۴۸/۱۰)

یا در نکوهش ملکداری گیخاتو سروده است:

مبادا چنین در جهان پادشا      تو را گشت باید جهان کدخدا

(همان، ۲۱۶/۱۰)

در روایت تقابل ارغون و احمد، در تأیید سخنوری وبالضروه اندیشه ورزی نیز چنین

می‌سراید:

سخن گوی مردم به از گنج و مال      که این سرفراز است و آن پایمال  
سخن گو به گیتی ندارد قرین      بود از سخن زینت ملک و دین  
سخن بهتر از تاج و تخت و سریر      به ویژه که باشد چنین دلپذیر  
سخن گوهر است و زبان چون صدف      نباید به بیهوده کردن تلف  
به هنگام باید سخن گفتن و بس      که آن گه جوابش ندارند کس

(مستوفی، ظفرنامه، ۹۴/۱۰)

فرّ شاهی و برخورداری از فرّ یزدانی هم در شرح رخدادهای دوره احمد و اختلافات او  
با ارغون سخت مورد اهتمام مستوفی است:

به دل گفت گاه آمد اکنون که تخت      تهی گردد از فرّ این شور بخت

...

بدو گفت که: زفرّ یزدان پاک      سر دشمنت افکنم در مغاک

...

به فرّ تو او را چنین بسته چنگ      بیارم به نزدیک تو بی درنگ  
نستن بر او بر در فرهی      که او چون خور آمد به باغ شهی

(همان، ۹۹/۱۰-۱۰۰)

چو ملک دل ایران زمین سر به سر      به مردی درآورد در زیر فر

(همان، ۱۵۱/۱۰)

از این شد بر گیختو آگهی      که خواهد شدن تیره فرّ شهی

(همان، ۲۰۵/۱۰)

فلک زان شهنشاه برداشت مهر      ببارید بر وی بلا از سپهر

(همان، ۲۱۵/۱۰)

چو با فرّ ایزدی بود یار      از آن کرد اسلام را خواستار

(همان، ۲۶۰/۱۰)

وزیر گزین صدر دین پیش شاه      چنین گفت کی شاه با فرّ و جاه

(همان، ۲۶۲/۱۰)

درباره ارغون و حق فرمانروایی وی نیز از ارث و اکتساب می‌گوید:

گر از ارث گوئیم ار از اکتساب      به شاهی بر او کرد باید خطاب

(همان، ۱۳۸/۱۰)

همین طور در شرح اهتمام ارغون به آبادانی و شهرسازی چنین می‌آورد:  
 همی کرد هر جا عمارت بسی کز آن سان نبیند به خوبی کسی  
 پدید است آثار آن در جهان نباشد به نزدیک دانا نهان  
 مستوفی که تحت تأثیر ملاحظات پس از مسلمانی ایلخانان، در حین گزارش  
 رخدادهای عهد ارغون، تولد غازان در عهد نامسلمانی ایلخانان را در بیانی سرشار از  
 مفاهیم ایرانی به نظم می‌کشد؛ در گزارش تحولات عصر وی نیز به همین سیاق پیش  
 می‌رود و رویکرد حماسی خود را به اوج می‌رساند. در شرح تولد و صفات غازان:  
 یکی بچه‌ای بود چون شیر نر زرویش همی یافت فرهنگ و فرّ

...

همی بارد از فرّ او تاج و گاه تو گویی که هست او جهاندار شاه  
 چو آن مهر شاهی به چرخ وجود برآمد برش برد دولت سجود  
 (مستوفی، ظفرنامه، ۵۸/۱۰)

از او بود آثار شاهی عیان که از بهر بازی چو بستی میان

...

چو بود از خرد بهره‌ور شهریار به خیره نیامد از او هیچ کار

...

زروی خرد دیده شهریار از او فرّ و دولت بدید آشکار

...

که فرّ بزرگی از این نامدار نشان می‌دهد در مهی آشکار  
 این رویکرد مستوفی که با روایت‌های رشیدالدین درباره شخصیت و رخدادهای زمان  
 غازان، در جای جای شرح دوران سلطنت و میطابقت دارد (ر.ک: رشیدالدین، جامع  
 التواریخ، صفحات متعدد)، چنین ادامه می‌یابد:

جهان از بدانپاک گردد زمکر به فر تو ای خسرو نامور

برآید از این در جهان نام ما شود ملک ایران زمین رام ما

(مستوفی، ظفرنامه، ۱۳۵۹/۲)

به فرّت بیاراست تخت مهی جهان از تو دارد رخ اندر بهی

(همان، ۱۳۶۹/۲)

زمین شد زفرش چو خرم بهشت  
 به خوبی جهان یافت آرام باز  
 فلک نامۀ رنج و کین درنوشت  
 زفر جهاندار گردن فراز  
 (همان، ۱۳۵۲/۲)

که یک ساعته عدل از آن گونه است  
 شنیدم که کیخسرو نامدار  
 ز دولت چو شد پیشوای مهان  
 نبود زدادش زمانی شکیب  
 زهفتاد ساله عبادت به است  
 که بد پیش از این در جهان شهریار  
 همه داد کرد آشکار و نهان  
 از آن کار بودی دلش پر نهیب

...

تو نیز ای شهنشاہ والانژاد  
 جهان را چو اکنون خدیوی تویی  
 مبادا که بگذاری آئین داد  
 برافراز رایات کیخسروی  
 بیارای به دادت جهان سر به سر  
 که از داد باید شهی زیب و فر  
 زدادت دو گیتی برآید زدست  
 خنک دادگر خسرو دین پرست  
 (همان، ۱۳۷۰/۲)

چو شه در جهان است چون کدخدا  
 وگر زانک پوشید از او هیچ کار  
 که آگاه باشد زکار سرا  
 برآید از آن کدخدایی دمار  
 (همان، ۱۳۸۳/۲)

همانند ابوالقاسم کاشانی که الجایتو را «...خدایگان بنده پرور، و شهریار فرشته سیر، و خسرو دادگر، دارای بحر و بر، پادشاه شرق و غرب، مایه امن و امان، فیض رحمت رحمان، ظلّ ظلیل یزدان، شهنشاہ اعظم... سیاوش و ش، کیخسرو، دارا رأی» توصیف می‌کند (کاشانی، ۳-۴)، مستوفی نیز ویژگی‌های شاهانه و سلوک شاهانه وی را چنین به نظم می‌کشد:

چو شد فارغ از راه و رسم کمر  
 زدادش جهان شد چو خرم بهشت  
 هر آن رسم کان را غزان خان نهاد  
 همان عدل و داد و دهش گسترید  
 نکردی کسی باور از عدل شاه  
 ز دانش چو داد همه کار داد  
 فرو بست یکباره دست ستم  
 در ایران نمامد آنچه آئین زشت  
 ورا کرد امضا شه پاکزاد  
 که بد در زمان غزان خان پدید  
 که فرخ غزان نیست بر جایگاه  
 به عشرت درآمد شه پاک زاد

(مستوفی، ظفرنامه، ۱۴۲۰/۲)

دربارهٔ ابوسعید نیز همانند دیگر ایلخانان عهد مسلمانان، فرهی، جانشینی به حق و دادگریا و یاد می‌کند:

هم از ارث دولت هم از اکتساب	رسیده بر این شاه مالک رقاب
سعادت هر دو جهان کردگار	چو از ذات او خواست کرد آشکار
وجودش به معنی سعید آفرید	به صورت شدش نام از آن بوسعید
چو کارش زحق یافت در دین علو	علا دین لقب داد دولت بدو

...

برافکند رسم خصومت زدهر	همی هر یک از مهر جویند بهر
شد از داد این خسرو پاک دین	چو جنت همه ملک ایران زمین
زعدلش برافتاد رسم ستم	نماندست نام از ستم بیش و کم

(همان، ۱۴۴۶/۲-۱۴۴۷)

با این همه، فرهنگمندی مذکور و مشروعیت ارثی و عرفی سلطان درگرو دادگری است و مدام پادشاه را به عدل می‌خواند. هنگامی که نصایح رشیدالدین خطاب به پسرش غیاث‌الدین محمد که در زمان الجایتو برای سامان بخشی به اوضاع آشفته خراسان رفته بود را به نظم می‌کشد، ضمن تأکید بر عدل محوری خسرو انوشیروان، ضرورت عدالت محوری غازان را چنین توصیف می‌کند:

تو نیز ای شهنشاہ والائزاد	مبادا که بگذاری آئین داد
جهان را چون اکنون خدیوی توی	برافراز رایات کیخسروی

(همان، ۱۳۷۰/۲)

صرف نظر از نگاه مثبت مستوفی به دو ایلخان نخستین و وصف دادگرایانها که ایلخانان بعدی و حتی احمد مسلمان را در بر نمی‌گیرد و یا کمتر در بر می‌گیرد، گذشت زمان و ملاحظات تاریخی عصر پس از مسلمان شدن ایلخانان و مهار نسبی رفتارهای گریز از مرکز مغولها، موجب شده است که مستوفی، خواه در جهت فراخواندن مغولان به دادگری و پذیرش نظم ایرانشهری و کوشش در جهت تحقق نظامی نزدیک به نظم آرمان گونه ایرانشهری و تثبیت و تداوم گفت‌وگو میان مهار و خواه در لوای گزارش تجربه زیستهٔ عصر خویش و شرح تاریخی حاکی از برتری رویکرد ایرانی در مقولهٔ حکومت‌داری و برتری مرام و دین ایرانیان بر سلوک و یاسای مغول، مدام از ایران و ایرانشهر یاد می‌کند و حاکمان مغولی را در انطباق با این ملاحظات تاریخی با شاهان فرهنگمندی اساطیری در مقام قیاس

می‌آورد.

به نظر می‌رسد به کارگیری مفهوم ایران در آثار مستوفی و به ویژه نزهة القلوب و ظفرنامه، آگاهانه و مبتنی بر دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی و وضعیت و موقعیت خاص جغرافیای سیاسی قلمرو ایلخانان بوده است. در حالی که در منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری دوران پیشایلخانی به ندرت از ایران یاد شده و اگر هم شده مفهومی منطبق با شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همانند شرایط با عصر ایلخانان نیست، در مجموع ۷۵ هزار بیت ظفرنامه ۸۲۷ بار عنوان ایران و مشتقات آن، چه در اشاره به مردم ایران (ایرانیان) و چه اشاره به جغرافیای ایران (ایران‌شهر یا شهر ایران) به کاررفته است (فضلی‌نژاد، ۲۰-۲۱). این بیشترین کاربرد نام ایران در آثار تاریخی و ادبی پس از شاهنامه فردوسی است. تأمل آگاهانه مستوفی بر ایران و به تبع آن نظام سیاسی ایران‌شهری و چارچوب اخلاقی و اجتماعی آن، در ادامه نهضت آگاهانه سده‌های پیشین و بخصوص ملاحظات عصر ایلخانی قابل تبیین است. ملاحظات مذکور و دستاوردهای آن که برخی پژوهشگران در همان عصر نامسلمانی ایلخانان نیز به سبب بازنمایی هویت ایرانی، با عنوان «رنسانس ایرانی» از آن یاد کرده‌اند (لین، به ویژه فصل اول و آخر) ضرورت‌هایی با خود آورده که در پرتو آن لازم بوده‌است در همه حال، ایران‌شهر و سرزمین ایران از هرگزندی محفوظ ماند و شاهی دادگر و حافظ منافع ایران‌شهر برآن حکم براند. این تفسیری است که مستوفی به وقت یورش مغول نیز بر آن تأکید دارد و در قالب تاریخ و داستان به شرح آن می‌پردازد (ر.ک: مستوفی، ظفرنامه، ۹۹۰-۹۹۱، ۸۱۹).

### نتیجه

مستوفی با بهره‌گیری از شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عهد مسلمانی ایلخانان، به‌عنوان مورخی آگاه به زمان، کوشیده است مفهوم ایران و هویت ایران‌شهری را احیاء کند. مستوفی که در حلقه یاران رشیدالدین فضل‌الله قرار داشت و به مانند وی و بزرگان عهد نامسلمانی ایلخانان، به ضرورت بهره‌گیری از شرایط هموار عصر حاکمیت مغول، برای باز آفرینی نظم کیانی و نظام ایران‌شهری پی برده بود، با اهتمام ویژه به شاهنامه‌پژوهی و اشراف بر منظومه فکری ترسیم شده در شاهنامه حکیم توس، نهضت شاهنامه‌نویسی عصر مسلمانی ایلخانان را تکمیل کرد. نظم سیاسی و نظام اخلاقی - اجتماعی مأخوذ از اندیشه شاهی - آرمانی در پرتو عملکردشاه فرهمند که با رویکرد حماسی - اسطوره‌ای مستوفی در ظفرنامه در بستر شرایط ایلخانان بازآفرینی شده است،



در نزهة القلوب چارچوب جغرافیایی نظام مندی می‌یابد و با تقسیم فریدونی و جایگاه بهینی ایران قابلیت انطباق دارد (مستوفی، نزهة القلوب، ۵۵-۵۷). تأکید مستوفی بر ایرانشهر و ضرورت ماندگاری آن در پرتو حاکمیت شاه دادگر، حاکی از اندیشه‌ای قابل توجه است: هر فرمانروایی، مادام که بر پایه داد و خرد به اعمال قدرت بپردازد، مشروع و مورد تأیید مردم است. حاکمان ایلخانی گرچه از اعقاب مغولان ویرانگر و تورانیان غارتگر بودند، در پناه شرایط پدید آمده و جغرافیای سیاسی ایرانشهر، پذیرش دین رعایا، برقراری امنیت و خدمت به ساکنان ایرانشهر، به مثابه شاهان دادگری جلوه گر می‌شوند که با شاهان فرهمند دوره‌های اسطوره‌ای قابل قیاسند. در اینجا است که با هدف احیای هویت ایرانی، اسطوره به یاری تاریخ می‌آید و حماسه به مثابه تاریخ ظاهر می‌شود.

## منابع

### قرآن کریم.

- آقاجری، هاشم و احمد فضلی نژاد، «بازیابی مفهوم ایران زمین در آثار و آراء حمدالله مستوفی»، تاریخ نگری و تاریخ نگاری، دوره جدید، شماره ۱، سال ۱۹، ۱-۲۷، بهار ۱۳۸۸.
- ابن طباطبای، محمد بن علی (ابن طقطقی)، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۲، ۱۳۶۰.
- ابن خلدون، عبدالرحمن مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۱۰، ۱۳۸۲.
- ابوحنیفه دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چ ۵، ۱۳۸۱.
- اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، چ ۲، تهران: مروارید، چ ۱۰، ۱۳۸۵.
- بیضاوی، ناصرالدین، نظام التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۸۲.
- پوینده، محمد، جامعه شناسی ادبیات، تهران: انتشارات هوش و ابتکار، ۱۳۷۱.
- جوینی، علاءالدین عطا الملک، تاریخ جهانگشا، به اهتمام شاهرخ موسویان، بر اساس تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۵.
- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، باهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، چ ۴، ۱۳۸۱.
- همو، ظفرنامه، براساس نسخه خطی MS Or2833، ۲ جلد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.
- همو، ظفرنامه، قسم سلطانی، جلد دهم، ابقای خان، احمد نکودرخان، ارغون خان، گیخاتوخان و بایدوخان، مقدمه، تصحیح و توضیح منصوره شریفزاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸.
- همو، نزهة القلوب، تصحیح محمد دبیر سیاقی، قزوین، حدیث امروز، ۱۳۸۱.
- دین‌کرد (درسنامه‌ی دین مزدایی)، تدوین آذرفرنبغ پسر فرخزاد و آذرباد پسر امید، کتاب سوم، آواستاری، آوانویسی، یادداشته‌ها و ترجمه‌ها از فریدون فضیلت، تهران: انتشارات مهرآیین، ۱۳۸۴.

رشید الدین، فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران: انتشارات اقبال، چ ۳، ۱۳۶۷.  
 همو، مکاتبات رشیدی، جمع آوری مولانا محمد ابرقوهی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد شفیع، پنجاب:  
 ۱۹۴۵.

رضوی، ابوالفضل، درآمدی بر تاریخ‌نگاری ایرانی- اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی،  
 ۱۳۹۴.

همو، «نصیرالدین طوسی و گفتمان مهار در عهد نامسلمانی ایلخانان»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ش ۱۳،  
 سال ۴، ۹۳-۱۰۸، زمستان ۱۳۹۲.

همو، «مسلمانی خوانین مغول بر پایه زمینه‌های اسلام‌پذیری ایلخانان»، پژوهشنامه‌ی تاریخ اسلام، سال سوم،  
 شماره یازدهم، ۴۷-۷۳، پاییز ۱۳۹۲.

همو، «جایگاه اشرافیت نظامی در عهد ایلخانان»، جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ۹، شماره ۱، بهار و تابستان  
 ۱۳۹۶، ۵۳-۷۶.

همو، «ایران از مفهوم تا واقعیت»، ایبنا، سه شنبه ۱۲ شهریور، ۱۳۹۸.  
 ریاحی، محمد امین، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،  
 ۱۳۸۲.

شایگان، داریوش، هانری کربن: آفاق تفکر معنوی اسلام ایرانی، ترجمه باقر پرهام، تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۳.  
 شبانکاره‌ای، محمد بن علی، مجمع الانساب فی التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.  
 طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۳، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.

عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، چ ۴، ۱۳۷۷.  
 عبادیان، محمود، «اشا در اوستا»، فرهنگ ایران زمین، ش ۲۷، ۲۶۷-۲۸۷، ۱۳۶۶.

عهد اردشیر، پژوهش احسان عباس، ترجمه محمدعلی امام شوشتری، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.  
 غزالی، ابومحمد، نصیحه الملوک، تصحیح جلال الدین همائی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱.  
 فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، بر اساس نسخه آکادمی علوم شوروی چاپ ۱۹۶۶، ۱۰ جلد، تهران: کاروان،  
 چ ۲، ۱۳۸۷.

کاشانی، ابولقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ الجایتو، به تصحیح مهین همبلی، تهران: علمی و فرهنگی،  
 چ ۲، ۱۳۸۴.

کربن، هانری، بن مایه‌های آیین زرتشت در اندیشه سهروردی، ترجمه محمود بهفروری، تهران: جامی، ۱۳۸۴.  
 گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود، تاریخ گردیزی، به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی  
 حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

لین، جورج، ایران در اوایل عهد ایلخانان، رنساس ایرانی، ترجمه ابوالفضل رضوی، تهران: انتشارات امیرکبیر،  
 چ ۲، ۱۳۹۰.

مجتبایی، فتح الله، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان،  
 ۱۳۵۲.

مجموع التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸.  
 مختاری، محمد، حماسه در رمز و راز ملی، تهران: انتشارات توس، چ ۲، ۱۳۷۸.

- مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلخانان، تهران: انتشارات آگاه، چ ۲، ۱۳۷۰.
- مری بویس، زرتشتیان باورها و آداب دینی آنها، ترجمه عسگر بهرامی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱.
- مهر، فرهنگ، دیدی نواز دینی کهن (فلسفه زرتشت)، تهران: جامی، چ ۶، ۱۳۸۴.
- نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی طوسی، سیاستنامه، به کوشش جعفرشعار، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، چ ۱۲، ۱۳۸۴.
- وصاف الحضرة، فضل الله بن عبدالله شیرازی، تاریخ تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار، کوشش محمد مهدی اصفهانی، تهران: انتشارات کتابخانه‌ی ابن سینا و کتابخانه‌ی جعفری، ابن سینا، ۱۳۳۸.
- وینسنت، اندرو، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، چ ۲، ۱۳۷۶.
- Persian Historiography*(2012), Edited by Charles Melville, London & New York: Columbia University, Published by I. B.Tauris & Co Ltd.

